**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011124**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

آقای هاشمی در مورد این که شرطیت تمکن از تصرف آیا اختصاص دارد به نقدین یا اختصاص دارد به مواردی که حول در آن معتبر است؟ یا نه هیچگونه اختصاص ندارد و در تمام اصناف زکویه این شرطیت تمکن از تصرف هست فرموده بودند روایت عامی نداریم که شرطیت تمکن از تصرف را داشته باشد مگر یک روایت عبد الله بن سنان، در مورد روایت عبد الله بن سنان هم آن عام نیست، چون کلمۀ مال در آن به کار رفته و کلمۀ مال در باب زکات انصراف دارد به خصوص نقدین که مال محض است. این مطلب را در بحث زکات مال یتیم مفصل متعرض شدند و در همین بحث شرطیت تمکن از تصرف هم آن بحث را ادامه دادند. ما حالا ابتدا بحث‌هایی که مربوط به آن بحث مال یتیم آنجا ذکر کردند که مربوط به این بحث است عرض می‌کنیم بعداً می‌آییم در بحث ادامۀ مطالب که در بحث شرطیت تمکن از تصرف فرمودند. ایشان فرموده بودند که در تمام روایات در بحث زکات مال یتیم کلمۀ مال به کار رفته و این مال به قرینۀ عبارت‌هایی که نمی‌دانم مال موضوع و مال صامت و الذی لا یحرّک و الذی لم یتجر به و دین و امثال اینها مراد خصوص نقدین هست. که ما در واقع دو تا اشکال کردیم، یک اشکال این هست که تجارت اختصاص به نقدین ندارد، یُعمل به اختصاص به نقدین ندارد، این یک نکته. نکتۀ دوم اگر هم تجارت اختصاص داشته باشد این مقسم را خاص نمی‌کند. اگر یک عنوان عامی داشته باشیم که بعضی از اقسامش قسم خاصی باشند آن عنوان عام را خاص نمی‌کند.

شاگرد: اشکال سوم هم که اگر گفتید شواهد آن طرفی

استاد: حالا آن را بعداً اشکال.

یک اشکال سومی هم در خصوص بعضی از این روایات هست، آن اشکال همان اشکالی هست که بعضی از دوستان اشاره کردند در بعضی از شواهد ایشان آن اشکال جا دارد. آنهایی هست که به اصطلاح این قرینه و ذو القرینه و کلمۀ مال در یک عبارت هست، نه در مالش در کلام سائل هست، یتجر به‌اش در کلام امام هست که ما بگوییم، فوقش این است در جایی که مال در کنارش یتجر به باشد آنجا اختصاص پیدا می‌کند به یک قسم خاص، معنایش این نیست که مال به طور کلی انصراف دارد. آنجا قرینه هست، این قرینه در جایی که قرینه باشد اختصاص پیدا می‌کند. این در بعضی از روایات بحث این اشکال هم هست. مثل روایت سعید سمان یقول که در کلام امام علیه السلام این یتجر به، سؤال سائل دیگر اصلاً ندارد.

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ»

بگوییم این قرینه و ذو القرینه چون در کلام امام علیه السلام وارد شدند فوقش این است که در جایی که قرینه‌ای باشد مراد از مال نقدین است. این معنایش این نیست در جایی که قرینه نباشند مراد نقدین باشد.

و همچنین روایت حناط که در این روایت حناط در کلام سائل هر دویش هست.

قال قلتُ لابی عبد الله علیه السلام مال الیتیم عندی فاتجر به.

بگوییم این فاتجر به قرینه است که مراد از مال خصوص نقدین است. حالا منهای آن دو تا اشکال اوّلی که مطرح کردم اگر از آن اشکال‌ها رفع ید کنیم این اشکال سوم در خصوص این روایت‌ها هم وارد هست.

حالا اینها همه در جایی هست که می‌گوید ایشان روایت‌هایی که درش مال یتیم مطرح هست مراد از مال یتیم نقدین هست به این قرائن. خب بعضی از روایات این را ندارد، گفت اکثر روایات. و ما یکون منها عاریا عن مثل تلک القرائن کصحیحة محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن مال الیتیم فقال لیس فیه زکاة او صحیحة زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس فی مال الیتیم زکاة ایضا یمکن دعوی عدم الاطلاق فیها لأنّ عنوان المال عندما یطلق فی باب الزکاة بمناسبة ان الاموال الزکویة معینة مخصوصة و مخصوصة و انه لیس فی مطلق الاموال زکاة ینصرف الی ما یتمحض فی المالیة و هو ؟؟؟

می‌گوید کلمۀ مال در باب زکات وقتی اطلاق می‌شود چون در مطلق اموال زکات نیست پس این به خصوص نقدین انصراف پیدا می‌کند. این چه قرینیتی دارد خدا می‌داند. چون ببینید سؤال این هست می‌گوید در مال یتیم زکات هست یا زکات نیست. در مال یتیم زکات هست یعنی آن مالی که اگر بالغ بود درش زکات بود حالا که یتیم شده این یتیم بودن سبب می‌شود که آن مال زکوی به خاطر یتیم بودن از زکات بودن بیفتد یا نه؟ این چه چیزی دارد که حتماً نقدین باشد؟ چه وجهی دارد؟ مجرد این که کلمۀ مال موضوع زکات به طور کلی، مال به نحو کلی، این قرینیت باشد که این مال الیتیم قسم خاصی است؟ این یک نکته.

نکتۀ دوم حالا ادامۀ عبارت را من بخوانم بعد یک نکتۀ دوم بعداً عرض کنم.

آقای هاشمی ینصرف الی ما یتمحض فی المالیة و هو النقود، بعد می‌گویند ففرق بین کلمة اموالهم فی آیة تشریع الزکاة و کلمة مال الیتیم فی هذه الروایات الصادرة عن المعصومین علیهم السلام بعد تشریع الزکاة فی اموال المعصوم و فی الخاصة من قبل النبی و تعارف ذلک و مرکوزیته فی ذهن المتشرعة و ان احد اصناف الزکوی و هو مال المحض ان نقدین فان هذا یجر عنوان مال الیتیم مساوقاً عرفاً و متشرعیا مع مائح ۱۰:۲۴ المحض ایّ النقود التی تستعمل فی التجارة.

اینجا آن مرکوزیت و تعارف و اینها اگر دلیل بر عکس نباشد دلیل بر این طرف نیست. چون همه می‌دانند که یک اصناف خاصه‌ای درش زکات واجب است در مطلق نیست پس مال الیتیم که می‌گویند یعنی آن اصناف خاصه‌ای که مربوط به یتیم باشد. این را ایشان بر دلیل می‌گیرد که من نمی‌دانم.

اما یک نکته‌ای می‌خواهم در مورد آن کلمۀ مال محض عرض بکنم. ایشان می‌گوید ای النقود الذی تستعمل فیه التجارة. من قبلاً عرض کردم که اگر مراد از محض بودن این هست آن چیزی که قوام قیمت‌گذاری اشیاء با آنها هست، قیمت‌گذاری اشیاء به دراهم هست نه به دراهم و دنانیر. این یک روایت در این هست آن را می‌خواستم بخوانم قبلاً اشاره کرده بودم. می‌گوید اذا اجتمع الذهب و الفضة فبلغ ذلک مائتی درهم و فیه الزکاة لانّ عین المال الدراهم و ما خلا الدراهم من ذهب او متاع فهو عرض مردود ذلک الی الدراهم فی الزکاة و الدیات. می‌گوید اصل مال یعنی آن که مالیت اشیاء به آنها وابسته است چیزهای دیگر در مقایسۀ با آنها قیمت‌گذاری می‌شوند دراهم است. حتی ذهب را هم در مقایسۀ درهم قیمت می‌خواهم بگویم ذهب چقدر قیمت دارد با درهم. بنابراین ذهب باید ۲۰۰، در واقع مقدار ذهبی که زکات دارد مقداری هست که ۲۰۰ درهم باشد. حالا این روایت مفتیٰ به هست نیست آن جهتش را فعلاً کار ندارم. آن نکته‌ای که می‌خواهم روی آن تکیه کنم این نکته هست که به یک معنا محض بودن یعنی آن چیزی که قیمت‌گذاری‌ها با او انجام می‌شده. مدار قیمت، اصل در قیمت‌گذاری، آن دراهم است نه دراهم و دنانیر. بله ایشان به معنای دیگری معنا کرده، یعنی آن چیزی که با آن تجارت می‌شود. عرض کردم تجارت اختصاص به نقدین ندارد. ولی یک نکته‌ای هست که مسئلۀ نقدین را در تجارت پر رنگ می‌کند. آن این است که نوعاً یک طرف تجارت نقدین است. معاملۀ کالا به کالا به ندرت انجام می‌شود. و همین می‌تواند در جایی که بحث تجارت مطرح بشود یک نوع پر رنگ شدن، گاهی اوقات می‌گویید این از آن جنس اعلی‌هاست. کلمۀ جنس اختصاص ندارد به آن جنس خاص، ولی بعضی وقت‌ها چون آن خیلی خاص است کلمۀ جنس را که به کار می‌برند مراد آن جنس خاص می‌شود.

گاهی اوقات در جایی که بحث تجارت و اینها مطرح می‌شود کلمۀ مال یعنی آن چیزی که در نوع معاملات حضور دارد، الحاضر فی. در معاملات ولو یک طرفش نقدین هست، لازم نیست هر دو طرف باشد ولی یک طرفش بالأخره نقدین هست و امثال اینها. همین گاهی اوقات منشأ می‌شود در جایی که بحث تجارت باشد احیاناً به مال به معنای نقدین به کار برود. ولی این معنایش این نیست که به طور کلی مال به معنای نقدین باشد، انصراف کلی‌اش معنا ندارد.

شاگرد: مال محض را به معنای غیر خلیط چرا معنا نمی‌کنید؟

استاد: غیر خلیط یعنی چی؟

شاگرد: یعنی با چیز غیر مالی محشوش شده باشد

استاد: غیر خلیط یعنی چی؟ چرا محض است؟ چرا این کتاب محض نیست؟ سکه محض است؟ نه این کتاب تنها. خلیط و غیر خلیط ندارد. نه، کلمۀ محضش مهم نیست، متمحض فی المالیة. آنش مهم نیست. چرا این مال محض است؟ چرا چیز دیگر محض نیست؟

ایشان در ادامه می‌فرماید که و یشهد لهذا ان. حالا که تا اینجا آمدم قبل از یشهد یک نکته‌ای را هم عرض بکنم. این که عرض کردم که اگر روایت‌های باب زکات را کلمۀ مال را ببینیم که مثلاً صدی نودش کلمۀ مال فقط در مورد نقدین به کار رفته. این خودش نشانگر، ولو با قرینه هم باشد این نشانگر یک نوع ارتباط معنوی بین مال و نقدین می‌تواند باشد. ولی اینجور نیست، شما روایات را مراجعه کنید. حالا این یک چند تا روایتی که در مال الیتیم هست که چون استدلال می‌کند که حالا اینها هم هیچکدام به آن استدلالش درست نیست خیلی تک و توک، حالا بعداً عرض می‌کنم تک و توک وارد شده. بعضی موارد خاص مال به معنای نقدین به کار رفته، ولی خیلی کم. از آن طرف مال در همین باب زکات در معنای عام فراوان به کار رفته. و در غیر نقدین، حالا من یک سری نمونه‌هایش را عرض بکنم. در بحث زکات هست، من لم یکن له مالٌ لم تکن علیه الزکاة و من لم یکن له مال فلیس علیه حج. آن مال که مراد نقدین نیست، که نه در آن حجّش اختصاص به نقدین دارد. مال یعنی یک چیزی که بتواند با آن حج به جا بیاورد، یک چیزی که بتواند زکات در آن واجب باشد. وسائل، جلد ۱، صفحۀ ۲۳.

حصنوا اموالکم بالزکاة که مکرر در روایات وارد شده. خب اختصاص که ندارد. و از اینها مهم‌تر این روایت، روایتی هست، حصنوا اموالکم بالزکاة در وسائل مکرر، یعنی خیلی مکرر است، من آدرس ندادم در روایات متعدد وارد شده.

شاگرد: دلیل اصلی‌مان بر زکات خذ من اموالهم صدقة.

استاد: نه، ایشان بین خذ من اموالهم صدقة دیدید فرق گذاشته بود، عبارتشان را خواندم. می‌گوید یک موقعی اصل تشریع هست، در اصل تشریع مراد از اموال همان معنای لغوی است. ولی بعد از تشریع دیگر اموال اختصاص به قسم خاص پیدا می‌کند.

شاگرد: روایات یک سری‌اش بحث تشریع.

استاد: نه اینها بعد از تشریع است. حصنوا اموالکم بالزکاة فرض این است که زکات تشریع شده می‌گوید حصنوا اموالکم بالزکاة.

روایت دیگر

«مَا مِنْ ذِي مَالٍ ذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٍ يَمْنَعُ زَكَاةَ مَالِهِ إِلَّا حَبَسَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

مجازات حبس و زکات را ذکر می‌کنند. بعد می‌گویند: «وَ مَا مِنْ ذِي مَالٍ إِبِلٍ أَوْ بَقَرٍ أَوْ غَنَمٍ يَمْنَعُ زَكَاةَ مَالِهِ إِلَّا حَبَسَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

در مورد زکات ابل و بقر و غنم.

«مَا مِنْ ذِي مَالٍ نَخْلٍ أَوْ كَرْمٍ أَوْ زَرْعٍ يَمْنَعُ زَكَاتَهَا إِلَّا طَوَّقَهُ اللَّهُ رِيعَةَ أَرْضِهِ إِلَى سَبْعِ أَرَضِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ‌»

باز هم مجازات این قسم خاص. وسائل جلد ۹، صفحۀ ۲۰، رقم ۱۱۴۲۰.

روایت دیگری هست، این روایت در مورد یک حاکم مدینه هست، خالد بن عبد الله است، او است اگر اشتباه نکنم.

«مُرْ مُصَدِّقَكَ أَنْ لَا يَحْشُرَ مِنْ مَاءٍ إِلَى مَاءٍ- وَ لَا يَجْمَعَ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ- وَ إِذَا دَخَلَ الْمَالَ فَلْيَقْسِمِ الْغَنَمَ نِصْفَيْنِ-»

دخل المال مراد به اصطلاح فلیقسم الغنم نصفین می‌گوید.

شاگرد: جملۀ اخیر یعنی چی؟

استاد: یعنی وقتی رفتی وارد مزرعه طرف شدی، وارد مالش شدی، دخل المال، یعنی رفتی در، وارد چراگاه طرف، وارد گلۀ طرف شدی.

شاگرد: گوسفند را نصف کنی؟

استاد: می‌گوید غنم را دو قسمت کن بعد آن غنم‌ها را دو قسمت کن، می‌گوید اختیار این که مال زکوی را کی بپردازد به خود آن صاحب زکات، روایت مفصل است. من تکه‌های این را نیاوردم. بحثش این هست که مجبور نکن صاحب زکات را که از یک جنس خاصی زکات را بدهد. آن اختیار در تعیین این که چه جنسی را بدهد با خود مالکین هست.

وسائل، جلد ۹، صفحۀ ۱۳۱، رقم ۱۱۶۸۰.

یک تعبیر دیگر، وسائل،

«مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْ‌ءٌ إِلَّا أَرْبَعَةٌ مِنَ الْإِبِلِ- وَ لَيْسَ لَهُ مَالٌ غَيْرُهَا فَلَيْسَ فِيهَا شَيْ‌ءٌ- إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا- فَإِذَا بَلَغَ مَالُهُ خَمْساً مِنَ الْإِبِلِ فَفِيهَا شَاةٌ.»

وسائل، جلد ۹، صفحۀ ۱۱۱، ۱۱۶۴۳.

به خصوص این روایت یک نکته‌ای دارد که در مورد ابل مال تعبیر کرده در کتب لغت می‌گوید اکثر اموال العرب الابل. در خصوص ابل اطلاق مال به عنوان این که فرد غالب مال‌ها بوده می‌تواند به عنوان خاص هم کلمۀ مال به کار رفته باشد. من همینجور یک چند تایی از باب چیز یادداشت کردم و الا خیلی این نمونه‌های زیادی در این مطلب دارد.

بعد آقای هاشمی در ادامه می‌فرمایند و یشهد لهذا، می‌گوید این دو تا روایت که کلمۀ مال شاهد به این که مراد خصوص نقدین است این که سایر روایات مال الیتیم به کار بردند و مرادشان نقدین بوده. که گفتیم سایر روایات هیچکدامشان مرادش نقدین نبوده.

و یشهد لهذا ان اکثر الروایات الاخری قد اطلق فیها مال الیتیم علی هذا المعنی الخاص بقرینة ما فی التفریع الوارد فیها و انه لا زکاة فی مال الیتیم اذا لم یحرک او لم یتجر به و انه اذا حرّک و اتجر به کان فیه الزکاة و من الواضح ان المراد من ذلک النقود لا الغلاة او المواشی التی زکاتها لا ربط له بالتجارة و تحریک المال.

اینهایش که بحثی نیست. فوقش این است که، یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم آن این است که ما دو تا زکات داریم، دو مورد زکات داریم که تحریک و تجارت کردن و نکردن درش دخالت دارد. یکی زکات نقدین است، زکات نقدین در صورتی واجب هست که با آن تجارت نشده باشد، این یک.

دوم زکات مال التجارة هست، مستحب است و سنی‌ها هم واجب می‌دانند. در زکات مال التجارة هم شرطش این است که مال التجاره‌ای که یک سال ساکت بماند. یک سری از این روایات. این روایات معلوم نیست ناظر به زکات نقدین باشد. ممکن است احیاناً مربوط به زکات مال التجارة باشد و آن مراد استحبابی هم باشد. همان مال التجاره‌ای که در بزرگ‌ترها زکاتش واجب هست به شرطی که یک سال موضوع باشد و امثال اینها ناظر به او باشد. این است که اینها حتماً غلات و مواشی نیست، آن درست است. ولی این که خصوص نقود هم حتماً باشد آن معلوم نیست. ممکن است نقود و مال التجارة باشد. و مال التجارة دیگر در آن بحث نقدین و اینها مطرح نیست.

بعد می‌گوید بل ورد اطلاق المال بهذا المعنی فی روایات اخری ایضا ففی صحیح الحلبی قال قلتُ لابی عبد الله علیه السلام ما فی الخَضَر. اینجا خَضَر نوشته ولی به نظرم خُضَر است. جمع خُضره. قال و ما هی قال الغضب و البطیف و مثله الخضر قال لیس علیه شیءٌ الا ان یباع مثله بمال فیحول علیه الحول ففیه الصدقة و واضح ان المال اطلق فیه بمعنی النقود التی یشترط فی تعلق الزکاة بها الحول.

ایشان به قرینۀ فیحول علیه الحول می‌گوید این کلمۀ مال مراد نقدین است. ولی نه ما سه تا چیز داریم. یکی غلات داریم، غلات به آن زکات تعلق می‌گیرد که سر درخت باشد و من موقعی که عنوان صدق می‌شود که مالکش باشم به آن غلات زکات تعلق می‌گیرد. این که غضب بطیف، میوه‌جات، میوۀ سر درخت بفروشند خیلی اصلاً شاید مصداق نداشته باشد. ولی ممکن است به پول بفروشند، ممکن است به گاو بفروشند، گوسفند بفروشند، چیزهای دیگر. فرض کنید یک کسی مزرعه‌دار است با یک بنده خدایی که حشم دارد، با همدیگر چیز می‌کنند، این میوۀ مزرعه‌اش را به او می‌فروشد آن هم به او گاو و گوسفند می‌دهد. ان یباع مثله بمال، آن شامل اینها می‌شود. فیحول علیه الحول یعنی آن مالی که متعلق زکات هست و مالی که به طور متعارف اینها با آنها معامله می‌شوند مالی هست که در آن حول معتبر است. آن غلات که متعارف نیست این قرینۀ بر این نیست که به معنای نقود باشد.

آن چیزی که در این روایت‌ها تا حدودی می‌شود پذیرفت که ظاهراً مراد همین نقدین هست این روایت علی بن یقطین است. و مثلها روایة «عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الْمَالِ- الَّذِي لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ لَا يُقَلَّبُ- قَالَ تَلْزَمُهُ الزَّكَاةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَّا أَنْ يُسْبَكَ.»

 می‌گوید مالی که به آن عمل نمی‌شود و دست به دست لا تقلب، دست به دست نمی‌شود.

ما ممکن است بگوییم الذی لا یعمل به و لا یقلب اشاره به آن چیزی هست که اگر عمل می‌شد و قلب می‌شد آن زکات نداشت. زکات نداشتنش مسلم بود. و این سؤالی که از این هست به قرینۀ این قید خاص مراد خصوص نقدین است. چون فرض این هست که از زکات چیزی سؤال می‌کند که، می‌گوید اگر با آن تجارت می‌شد، تقلیب می‌شد و امثال اینها زکات درش واجب نبود. آن نقدین است. تلزمه الزکاة فی کل سنةٍ. این دو تا چیز هست که این حالت را دارد. یکی مال التجارة هست که مستحب است طبق مذهب ما. یکی هم زکات نقدین هست. آن واجبی که در وجوب زکاتش عدم العمل شرط هست نقدین است، صنف واجبی که. بگوییم عن المال الذی لا یعمل به، به قرینۀ لا یعمل به و لا یقلب مراد نقدین است، ولی نه مطلق مال. مالی که این قید خورده. بنابراین مال الیتیم که همچین قیدی نخورده، اطلاقش می‌شود تمسک کرد.

«قَالَ تَلْزَمُهُ الزَّكَاةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَّا أَنْ يُسْبَكَ.»

«إِلَّا أَنْ يُسْبَكَ» یعنی از حالت سکه بودن به صورت شمش در بیاید. این الا ان یسبک ظاهرش این است که خود این شمش بشود که می‌گویند ظاهرش همین را هم قابل تأویل هست. یعنی بگوییم این را بفروشد به شمش. یسبک به این که تبدیلش کند به شمش. به این که فرض کنید گاو هست، این گاو را به شمش طلا بفروشد. این خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که همین را شمش کند. همین را که می‌خواهد شمش کند یعنی همان طلا و نقره هست، آن را آبش کند تبدیل به شمش کند، وقتی تبدیل به شمش کرد این دیگر زکات درش واجب نیست. فقط آن چیزی که در اینها هست همین یک روایت است.

فالحاصل لو لم ندع الجمع بانصراف مثل روایة زرارة و محمد بن مسلم الی نفس المعنی المراد من مال الیتیم فی سایر الروایات فلا اقل من الاجمال و عدم امکان اجراء الاطلاق فیها لجمیع الاصناف الزکوی که عرض کردم آن مبانی‌اش باطل است.

بعد ادامه دارد. و یمکن تقریب ذلک بنحو اکثر فنیةً و ذلک بان یقال بعد مرکوزیة و مأخوذیة انه لا زکاة فی المعنی اللغوی العام ای کلی الزکاة و انما الزکاة فی اموال خاصة فیفهم ان هناک تقدیرا فی الکلام او اطلاق للمال علی المعنی الخاص. و یتردد القید المقدر او المعنی الخاص بین ان یکون تمام تلک الاصناف زکویة او خصوص المال المحض او النقدین و حیث لا معین لاحدهما فلا یمکن اجراء الاطلاق باثبات ارادة المعنی الاعم لان الاطلاق لا یثبت معنی المقدر او المستعمل فیه اللفظ کما هو محقق فی محله.

اینجا این که زکات در معنای لغوی عام نیست این چه ربطی به این دارد که لا زکاة فی مال الیتیم، کلمۀ مال در معنای خودش به کار نرفته باشد؟ عرض کردم لا زکاة فی مال الیتیم، مال در معنای عامش به کار رفته. ولی بحث سر این هست که یتیم بودن سبب می‌شود که زکات تعلق نگیرد؟ یعنی آن چیزی که اگر شخص یتیم نبود، حالا یتیم که خصوصیت ندارد مراد صغیر. اگر صغیر نبود و بالغ بود زکات داشت این یتیم بودن مانع تعلق زکات هست یا نیست؟ این لازم نیست که مال را شما معنای خاصی بگیرید در این بحث‌ها در آن بیاید. من تعجب می‌کنم اصلاً این نحوۀ بحث‌ها می‌دانید یک سری چیزها انگار در ذهن آقای هاشمی من عرض کردم شأنش اجل از این است که این مدل بحث کند. ولی انگار یک چیز در ذهنش گیر کرده می‌خواهد این را یک جوری چیز کند و الا این مدل استدلالات، استدلالات خیلی ضعیفی است. خیلی کمتر از آقای هاشمی هم ناتمام بودن این استدلالات را می‌توانند بفهمند، ولی چرا اینجوری ایشان بحث کرده نمی‌دانم.

شاگرد: مال التجارة ؟؟؟ شاید بشود، من اکثر، نیاز به رکود نیست فقط این صورتش اگر باقی باشد همان

استاد: نه آن فتوایی که سابق بوده این است که راکد باشد. امروزی‌ها را نمی‌دانم ولی باید تجارت با آن نشده اینجوری می‌گویند. ما خودمان بحث‌هایی داریم. یک ان قلت و قلت‌هایی هست نمی‌خواهم وارد ان قلت و قلت‌ها بشوم. ولی آن چیزی که متعارف آقایان در شرایع اینها شرط زکات در مال التجارة یک مقدار رکود می‌گویند باید موضوع باشد. اینها نوعاً اینجوری.

شاگرد: قصد اکتساب باشد ولی موضوع بگذاریم که قیمتش بالا برود.

استاد: نه می‌گویم قصد اکتساب داشته باشد سال هم برایش بگذرد و با آن تجارت نکرده باشد. قصد اکتساب دارد ولی به این هست که گذاشته اینجا که هر وقت قیمتش مناسب شد بفروشد. ولی تصادفاً فروش نرفته. یعنی چون قیمتی که می‌خواسته چیز نشده، می‌گوید حالا حالاها بگذارید یک کمی بالاتر برود امثال اینها. این این روایات.

ایشان بعد یک سری روایات دیگری را مطرح می‌کرده. این روایات را در همان بحث همین تمکن از تصرف آخرش وارد بحث‌های روایات می‌شود. ایشان به تناسب می‌گوید در زکات انعام آیا روایاتی داریم که در مورد زکات انعام شرطیت تمکن از تصرف را معتبر دانسته، یک سری روایاتی هست که از آنها ممکن است تمسک بشود. ایشان می‌گوید الا ان هذا الاطلاق ایضا غیر ظاهر اوّلاً لما ذکرنا من ان نظر هذه الروایات الی زکاة المال بما هو مال و قد تقدم ان ظاهر المال الوارد فی لسان روایات الزکاة کما لا یخفیٰ ان لا من تتبعها ارادة المال المتمحض فی المالیة ای دراهم الدنانیر لا مطلق المال بالمعنی اللغوی و یتمسک باطلاقه فان ذاک المعنی ظاهر مثل روایة الزکاة لا هذه الروایة.

که عرض کردیم این مطلب درست نیست. بعد ادامه دارد. می‌گوید: و یمکن ان یقرب وجه هذا الاختصاص بان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قد عفی اما سوی العناوین التسع من الانوار فلم یعد عنوان المال اللغوی موضوعا للزکاة و انما العناوین الخاصة التی اثنان منها و هو نقدان مال محض فینصرف الیه لفظ المال اذا وقع موضوعا للزکاة. این استدلال.

این استدلال هم استدلال خاصی است، ببینید روایت مثلاً حالا من صریح عبارت را به کار ببرم اگر روایتی داریم می‌گوید که لا زکاة فی المال اذا لم یتمکن المالک من التصرف فیه. این در مقام چی است؟ در مقام بیان، اذا لم یتمکن المالک من التصرف فیه، حالا چه حولاً داشته باشد، چه حولا نداشته باشد. حالا فرض کنید آن موردی که ایشان مثال زده، اذا لم یتمکن المالک من التصرف فیه. طول الحول هم بزنیم که دقیقاً مثال ایشان باشد. این روایت چی می‌خواهد بگوید؟ این روایت در مقام بیان کفایت مال در زکات نیست. می‌خواهد بگوید که یک شرط زائد را دارد بیان می‌کند. می‌گوید شرط زکات تمکن از تصرف است، این شرط به اضافۀ سایر شرایطی که در جای خودش ذکر شده زکات را واجب می‌کند. اصلاً آن مال را لازم نیست شما اختصاص به یک قسم خاصی بدهید. می‌گوید در مالی که می‌خواهد زکات واجب بشود شرط تمکن از تصرف هست. مال خود معنای خودش است، شما، آخر این روایت یک موقعی در مقام بیان شرط کافی برای وجوب زکات باشد، بگویید مالی که تمکن از تصرف داشته باشد می‌گوید کافی نیست برای وجوب زکات. آن وقت می‌گویید مثلاً مال نقدین، آیا باز هم درست است یا درست نیست بماند. ولی این می‌خواهد یک شرط لازم را بیان کند. می‌گوید برای وجوب زکات تمکن از تصرف شرط است باید مالی باشد که تمکن از تصرف انسان در آن داشته باشد در طول سال. این معنایش این است که نقدین مراد است؟ نه. یعنی تقریبی که ایشان می‌کند کأنّ اگر مراد نقدین نباشد باید به مجرد تمکن از تصرف زکات واجب باشد. ما می‌دانیم به مجرد تمکن از تصرف زکات واجب نیست در مال‌های خاصی زکات واجب است. پس بنابراین این را قرینه قرار می‌دهیم که این مال مراد یک قسم خاصی از مال هست. نه، این در مقام شرط لازم هست. می‌گوید یکی از شرایط وجوب زکات تمکن از تصرف است. و این شرط باید ضمیمه بشود به سایر شرایطی که در روایات دیگر بیان شده. بنابراین مال در معنای خودش است. نه این که مال مراد یک قسم خاصی باشد که نتوانیم به اطلاق این روایات تمسک کنیم. بعد وارد حالا روایات چیز می‌شود. مضافا الی ظهور نفس روایات ابواب الزکاة و استعمال عنوان المال فیها فی ذلک ففی معتبر علی بن یقطین که همان روایت را خواندم عرض کردم این روایت درست است. درست است ولی استدلال به آن به درد نمی‌خورد. چون الذی لا یعمل به و لا یقلب خود آن قرینه است برای این که مراد نقدین است. این معنایش این نیست که مال ذاتاً انصراف به نقدین دارد.

روایت بعدی، و روایة: «عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَجُلٌ فَرَّ بِمَالِهِ مِنَ الزَّكَاةِ- فَاشْتَرَى بِهِ أَرْضاً أَوْ دَاراً أَ عَلَيْهِ فِيهِ شَيْ‌ءٌ- فَقَالَ لَا وَ لَوْ جَعَلَهُ حُلِيّاً أَوْ نُقَراً فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ- وَ مَا مَنَعَ نَفْسَهُ مِنْ فَضْلِهِ- أَكْثَرُ مِمَّا مَنَعَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ.»

می‌گوید که شخصی با مالش یک زمین و امثال اینها خریده آیا زکات برایش واجب هست؟ قال لا و له جعل. می‌گوید که اینجا به قرینۀ این که می‌گوییم این را می‌تواند حَلْیْ قرار بدهد، می‌تواند نَقْرْ قرار بدهد این قرینه است بر این که مراد از این مالی که در این روایت هست، می‌گوید لازم نیست که با آن ارض و دار بخرد. ارض و دار هم نخرد، معامله هم با آن نکند، همین را بیاورد سکه بزند، نقر قرار بدهد فلا شیء علیه. این هم درست است.

شاگرد: نَقْرْ چی است؟

استاد: نَقْرْ به اصطلاح سبیکه. یعنی شمش طلا. حَلْیْ طلای زیورآلات است. نَقْرْ به معنای سبیکه است.

شاگرد: فاشتریٰ به دار اینها هم دارد نمی‌توانیم قرینه بگیریم؟ یعنی در طول همچین بستری؟

استاد: بله عیب ندارد. من این مراد نقدین است. ولی نکته‌ای که می‌خواهم بگویم همین است. آن بحثی که عرض کردم در فضای تجارت مال احیاناً به نقدین انصراف دارد، در فضای تجارت. این هم شبیه همان روایت قبلی هست از جهتی. در فضای تجارت درست است، ولی در همین فضای تجارت هم تک و توک ۲، ۳ تا روایت است. حالا روایت بعدی‌اش را هم بخوانم.

و روایة «زُرَارَةُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ وَ حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَإِنَّهُ يُزَكِّيهِ قُلْتُ لَهُ فَإِنْ هُوَ وَهَبَهُ قَبْلَ حَلِّهِ بِشَهْرٍ أَوْ بِيَوْمٍ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‌ءٌ أَبَداً»

ایشان می‌گوید که در واقع این روایت چی می‌خواهد بگوید؟ این کان له مال اگر مراد از مال مطلق مال زکوی باشد که حول در آن معتبر نیست. بنابراین این مثلاً بگوییم این قرینه است بر این که مراد از مال خصوص نقدین است. ولی به نظر می‌رسد نه. این مراد خصوص نقدین نیست. این سؤال از این جهت نیست که حول معتبر است یا حول معتبر نیست. مفروق عنه گرفته که یک مالی دارد که حول در آن معتبر هست و حول گذشته. بحث سر این است فانه یزکیه می‌گوید به محضی که سال واجب شد، واجب فوری است. نمی‌تواند تأخیر بیندازد. این در مقام عدم جواز تأخیر انداختن است. می‌گوید قبل از سال، اصلاً یک روز هم طرف فروختی تمام شد، تعلق نمی‌گیرد. ولی بعدش دیگر هیچ نمی‌توانی تأخیر بیندازی. این در مقام بیان این هست که قبل از گذشتن سال شما حق دارید کاری کنید که موضوع مال زکوی از بین برود، بعد از آن یک همچین حقی ندارید. امروز داشتم یک چیزی می‌خواندم، یک کسی رفت پیش آقای میلانی گفتش که مثلاً ما اجناس خودمان را قایم می‌کنیم منتظریم یک موقعیتی پیش بیاید که قیمت گران بفروشیم، اشکال دارد یا نه؟ آقای میلانی فرمودند بی انصافی است. می‌گفتش که این بازاری خیلی خوشحال شد که حاج آقا نفرمود که حرام است. گفت بی انصافی است. بعد داشت می‌رفت گفت بیا بیا، گفت آن کسانی هم که امام حسین را شهید کردند بی انصافی کردند.

این ادامۀ روایت هم یک چیزی شبیه همین هست، می‌گوید و ما منع نفسه من فضله اکثر من ما منع من حق الله الذی یکون فیه. آن فضلی که در این زکات دادن به دست می‌آورد آن خیلی بیشتر از اینها از دستش رفته. خیال نکنی که برد کرده. در روایات هست می‌گوید که، روایاتی که در بحث عقل هست، می‌گوید العقل ما عبد الرحمان ما اکتسب به الجنان. خرد و خردورزی این است که آدم در یک معامله‌ای که می‌کند سود خودش را ملاحظه کند. می‌گوید آنهایی که فقط سود دنیا را ملاحظه می‌کنند اینها خردمند نیستند. خردمند کسی هست که سود اخروی را در نظر بگیرد. ما اکتسب به الجنان، در کسب خودش کسبی را ملاک قرار بدهد که سعادت اخروی و سعادت جاودان را به دنبال می‌آورد. آن مثلاً فرض کنید دو روز دنیا ممکن است یک چیزی به دست بیاورد ولی بعد در واقع ضرر کرده. آن روایت هست می‌گوید که ان هذه النفوس ثمنه الجنة فلا تبیعوها الا بها، یک همچین الفاظی هست. می‌خواهد یک همچین مضمونی در روایات هست. اینها هم همین است. می‌گوید خیال نکنید که شما با این به قول ماها کلاه شرعی گذاشتن و فرار کردن‌های از موضوع سود کردید، ضرر کردید. بدانید اینها ضرر کردید، این خردمندی نیست. این روایت هم درست است.

روایت زرارة و محمد بن مسلم عرض کردم آن استدلالش درست.

روایت الحلبی قال سالته ابی عبد الله علیه السلام عن الرجل یفید المال قال لا یزکیه حتی یحول علیه الحول.

حالا این روایت حلبی را باشد من روایت بعدی‌اش را بخوانم. در مورد روایت حلبی بعداً صحبت می‌کنم.

روایت فضل بن شاذان عن امام رضا علیه السلام قال لا تجب الزکاة عن المال حتی یحول علیه الحول.

این روایت فضل بن شاذان قسمتی از روایت محض الاسلام است. ما دو تا روایت مشابه هم داریم. یک روایت شرایع دین داریم یک روایت محض الاسلام، اسم‌هایش هم از من است. به دلیل این که در اوّل یکی کلمۀ شرایع دین به کار رفته، در آن یکی‌اش محض الاسلام است. شرایع الدین روایت اعمش از امام صادق علیه السلام است. و روایت محض الاسلام از امام صادق علیه السلام است. روایت دوم، روایت فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام هست که امام علیه السلام به مأمون محض الاسلام را نوشته در یک نامه‌ای. که این دو تا روایت‌ها خیلی مضامینشان شبیه هم هست. من یک موقعی به تناسب کنگرۀ امام رضا یک مقایسۀ متنی سندی، بحث مفصلی در مورد این روایت‌ها، در مورد متن و سند اینها کرده بودم. حالا رفقا کلاس راهنما این روایت شرایع دین و محض الاسلام را از جهت سندی ملاحظه بفرمایید. اما در مورد متن این روایت هم ملاحظه بفرمایید این را ان شاء الله فردا در مورد متنش هم صحبت خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان